

زندگی و اقوال تفسیری ابوالقاسم نصرآبادی

غزال مهاجری زاده

چکیده

این مقاله آغازی است برای مطالعه بیشتر در باره خط سیر تاریخی متصوفانی که گرایش‌های حلاجی داشته‌اند. ابولقاسم نصرآبادی اگرچه در بین صوفیان - چندان شناخته شده نیست - اما از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا از یک طرف شاگرد شبلی (و بطور پنهان شاگرد حلاج است) و از سوی دیگر استاد سلمی و ابوعلی دقاق می‌باشد. در مورد تحقیقاتی که پیش از این انجام شده قضیه کمی بیچیده است زیرا از یک طرف زندگی‌نامه نصرآبادی بطور مستقل در جایی یافت نمی‌شود، از طرف دیگر وقتی مقدمه ماسینیون بر اخبار حلاج را می‌خوانیم با توجه به این که ماسینیون، نصرآبادی را جمع‌کننده اخبار حلاج دانسته، می‌بینیم که تحلیل‌های عمیقی در مورد وی داده که حاکی از پژوهش عمیق و دقیق این مستشرق درباره نصرآبادی است. در این تحقیق زندگی‌نامه و اهم آرای تفسیری نصرآبادی تدوین و تحلیل گردیده است.



مقدمه

(این متن از چندین متن عربی تشکیل شده که پراکنده بود و نگارنده آن را مرتب نموده و به فارسی ترجمه کرد و سعی بر آن بوده است که نسبت به اصل متن حفظ امانت شود. همچنین عبارات توضیحی که در اصل متن موجود نیست در پراکنش آمده است)

ابوالقاسم ابراهیم بن محمد بن احمد بن محمود عارف نصرآبادی؛ قرن چهارم در قریه نصرآباد نیشاپور از سرزمین پهناور خراسان قدیم به دنیا آمد. عبدالغافر سال تولد او را ۳۳۰ آورده، اما این تاریخ با توجه به زندگی نامه نصرآبادی که ذکر خواهد شد، درست به نظر نمی‌رسد و احتمالاً باید بین ۲۹۰ تا ۳۰۰ ق به دنیا آمده باشد.^۱ او صوفی واعظ و شیخ وقت خراسان و از مشاهیر شیوخ حقیقت بود.^۲ وی صاحب اصول صحیحین (یک اصطلاح حدیثی است و آن خبری است که سلسله سند توسط رجال موثق و امامی مذهب به معصوم منتقل گردد) می‌باشد و با وجود تقدیمی که در تصوف داشت از گردآورندگان روایات و مسافران جویای حدیث بود.^۳ برای طلب حدیث با وجود سن کم در خراسان و عراقین (ری و بغداد) و دمشق (شام) و مصر و حجاز به سفر پرداخت (کتاب‌های زیادی نوشت) و جمع‌آوری کرد و (اکثر جزوه‌های حدیثی اش را) نابود نمود (جمع و ضیح اکثر اصوله - کتاب‌سوزی در بین اهل عرفان امری رایج بوده).^۴ او که تصوف را از پدر و جدش به ارث برده بود، صاحب نوشته‌های مشهور عجیبی است و نصرآبادی کتاب‌هایی را جمع کرد که مسبقاً به سابقه نبود تا جایی که فهرست کتاب‌هایش به صد یا بیشتر رسید. بیش از چهل سال روایت کرد و نوشت و برای احادیث حافظانی (حافظ کسی را گویند که صد هزار حدیث با سند آن حفظ داشته باشد) انتخاب کرد. به دانش‌های زیادی از جمله حفظ سیر و جمع آن‌ها وقوف داشت، دارای زبانی اشاری نزدیک به کتاب (قرآن) بود، بسیاری از اصطلاحات علمی را بکار می‌برد. حدیث را حفظ می‌کرد و می‌فهمید، تاریخ و علوم معاملات و اشارات را یاد گرفت.^۵

برای استماع حدیث در شهرهایی نظیر نیشاپور، ری، حران، دمیاط به سفر پرداخت و نیز از الحاکم ابوعبدالله الحافظ، و ابوعبدالرحمن سلمی و گروهی جز ایشان استماع حدیث کرد،^۶ چنان که الحاکم در تاریخ نیشاپور و از او القاضی ابوالعلاء محمد بن علی الواسطی که مردی تقه بود و از او ابو حازم عمر بن ابراهیم العبدوی در نیشاپور از او یاد کرده‌اند. شبلی و ابوعلی رودباری و ابومحمد مرتعش و سایر مشایخ را دید. سلمی گفته: با وجود بلندی مرتبه چه بسیار کتک خورد



و توهین شد و زندانی گردید.^۷

او در آغاز نسخه برداری می کرد، اما بعد از دست یابی به علم حقایق (عرفان) نسخه برداری را رها کرد و در سال ۳۲۵ از نیشابور رفت. سپس در سال چهارم (۳۴۰) به وطن بازگشت و بطور پنهانی وعظ می کرد.

در سال ۳۶۵ به مکه رفت و در سال ۳۶۶ مجاور گردید و به عبادت بسیار پرداخت و همچنان موعظه می کرد و پند می داد. و همان جا در ذی حجه سال ۳۶۷ فوت کرد و در مکه کنار قبر فضیل بن عیاض به خاک سپرده شد.^۸ سلمی گفته: هنگامی که ابوالقاسم نصرآبادی برای حج آماده شد، من از مادرم برای سفر حج اجازه گرفتم و تیر کمانی به هزار دینار خریدم و در سال ۳۶۶ خارج شدم، مادرم گفت ترا به خدا سپردم و بر تو دعای حفظ نمی نویسم که فردا از آن خجل شوی (یعنی چون کعبه حافظ تست پس احتیاجی به دعای حفظ نداری). با استاد بودم و به هر منزلی که فرود می آمدم و یا در هر شهری که وارد می شدیم به من می گفت برخیز استماع حدیث کنیم،^۹ با وجود جلال و علمی که داشت مرکب و قلم برمی داشت و به مجلس سماع حدیث می رفت و به دنبال اهل حدیث می گشت. حرص شدیدی برای نوشتن احادیث داشت. وقتی به بغداد رسیدیم گفت: برخیز نزد مالک قطیعی رحمه الله برویم، زیرا او دارای اسنادی نیکو (اصطلاح حدیثی به معنای رفع حدیث و رساندن آن است به گوینده اولی) و نیز وراقی بود که از حاجیان مبلغی می گرفت تا برایشان قرائت کند و در مجلسش گروهی از حجاج و مردم بودند. پس وقتی بر او وارد شدیم استاد (نصرآبادی) در گوشه ای نشست و وراق می خواند و اشتباهی کرد که استاد آن را تصحیح نمود. از آن جایی که بغدادی ها فکر نمی کردند از اهل خراسان کسی باشد که به ایشان ایراد بگیرد، به همین دلیل بار سوم که این اتفاق افتاد وراق با تمسخر گفت: اگر بهتر از من می دانی بیا، بخوان.

استاد برخاست و گفت کمی صبر کن جزئی را از دست او گرفت و شروع به خواندن کرد، طوری که باعث حیرت ابن مالک شد و همه تعجب کردند وقتی آن جزء تمام شد جزئی دیگر را شروع کرد و همین طور جزء سوم را، شیخ ساکت بود و چشم از او بر نمی داشت تا جایی که هنگام ظهر رسید و وراق درباره او از من سؤال کرد. گفتیم: استاد ابوالقاسم نصرآبادی

است. وراق برخاست و گفت: ای مردم این شیخ خراسان ابوالقاسم نصرآبادی است. استاد نصرآبادی در آن جا به نوشتن حدیث پرداخته و پانزده سال در بغداد ماند. او در یک مجلس به اندازه پنج مجلس جزوه خواند. وقتی به بادیه ای وارد می شدیم و پیاده می شد از مرکب و قلم و کاغذ غافل نمی گردید. ما در سفری جستجوگرانه بودیم و او در آستینش (جیبش) مرکب و قلم و کاغذ و جزوه می گذاشت. به استاد گفتیم: مردم در این سفر بارشان را کم می کنند، گفت: ای عبدالرحمن ممکن است چیز زیبایی بشنوم یا موارد حکمت آمیزی باشد که بخواهم آن را بنویسم تا فراموش نکنم.

سالی از سالها قحطی شده بود مردم در طلب آب به مصلا رفتند وقتی ظهر شد باد و غبار و تاریکی همه جا را فراگرفت تا جایی که چشم، چشم را نمی دید ما با استاد ابوالقاسم بودیم، استاد به ما گفت: «ما با قلب های غافل و دعایی که به زبان همچون باد است، آمدم. ما به مثل خار و خاشاک بادیم. پس باد برای ما خار و خاشاک آورد».

فردای آن روز بیرون رفت چنان فقیرانه که گویی دنیایی وجود ندارد، اما نزد مردم مقامی داشت. دنیاداران بر او وارد شدند او از آنها چیزی گرفت و دستور به خریدن گاو و گوشت گوسفند و برنج و مواد شیرینی داد و یک منادی فریاد سرداد: ای آن که به نان و گوشت و حلوا احتیاجت هست فردا به مصلا بیا و دستور داد غذاها را به مصلا ببرند، روز بعد با او بیرون رفتیم و دستور طبخ خورش و برنج و حلوا داد، نان بسیار آوردند و مردان و زنان و کودکان فقیر آمدند و خوردند و بردند تا هنگام عصر وقتی نماز عصر را خواندیم، در آسمان قطعه ابری پیدا شد (احتمال بارش بود) گفت: آماده شوید برگردیم. بارکشان آمدند ادوات را برداشتند و به همراه مریدان بازگشتند. من و او در حالی که روزه داشتیم با هم ماندیم، بنا به خواست او بازگشتیم. وقتی به کوه جودی رسیدیم نزدیک نماز مغرب بود بر ما بارانی بارید که به هیچ روی نمی توانستیم بازگردیم، دنبال مسجدی گشتیم و به آن وارد شدیم، باران مثل دهانه مشک می بارید و مسجد را فراگرفته بود، در دیواره مسجد محرابی بود، استاد وارد محراب شد و نماز خواندیم، من در گوشه ای از مسجد نشسته بودم، گفت اگر گرسنه ای از مردم برایت خرده نان طلب کنم، گفتیم: پناه بر خدا من ساکنم. گفت: فردا نزدیک است و با خود این بیت را می خواند:

خرجوا لیستسقوا فقلت لهم قفوا
دمعی ینوب لکم عن الانواء
قالوا صدقت ففی دموعک مقنع
لولم تکن ممزوجة بدماء^{۱۰}



حقایق التفسیر

- * ج ۱، ص ۶۶- [اذا قال له به اسلم قال اسلمت لرب العالمین] (بقره ۱۳۱)
- سمعت النصرآبادی یقول: سمعت الروذباری یقول: سلامة النفس فی التسليم و بلاؤها فی تدبيره.
- * ج ۱، ص ۷۱- [الحج اشهر معلومات] (بقره ۱۸۶)
- قال النصرآبادی: وقت الله عزوجل العبادات باوقات ليتاهب العبد لها قيل اوقاتها بالاداب الظاهرة و لم يوقت المعرفة بوقت لئلا يخلی العبد سره عن مراقبة المشاهدة بحال.
- * ج ۱، ص ۷۴- سمعت النصرآبادی یقول: ان الله اتنى عليكم و جعل لكم قيمة حين قال: (ان الله يحب التوابين) (بقره ۲۲۲).
- * ج ۱، ص ۷۸- قوله تعالى: (ارنى كيف تحى الموتى قال اولم تؤمن قال بلى و لكن ليؤمنن قلبى) (بقره ۲۶۰)
- سمعت ابالقاسم النصرآبادی سئل عن هذه الاية فقال: حنّ الخليل الى صنع خليله و لهم يتهمه. (قل ان كنتم تحبون الا فاتبعوني يحبكم الله) (آل عمران ۳۱)
- * ج ۱، ص ۹۷- سمعت النصرآبادی یقول: محبة توجب حقن الدم، و محبة توجب سفله باسيف الحبّ و هو الاجل.
- * ج ۹۸- قال النصرآبادی: اذا نظرت الى آدم بصفة لقيته بقوله (و عصى آدم ربه فنوى) (آل عمران) و اذا لقيته بصفة الحق لقيته بقوله تعالى (ان الله اصطفى آدم) و ماذا يؤثر العصيان فى الاصطفاء؟
- [سيدا و حضورا]
- * ج ۱۰۰- قال النصرآبادی تغمده الله برحمته: من صحح نسبه مع الحق استوجب منه ميراث النسبة.
- (لن تنالوا البرّ حتى تنفقوا مما تحبون) (آل عمران ۹۲)
- * ج ۱۰۷- و قال النصرآبادی: افردك له باستنفاقه المحاب منك، لتكون خالصاً فى محبته، لا تلتفت الى شىء سواه. و الوصول الى البار بالتخلي من الكونين و ما فيهما.
- و قال النصرآبادی: قال بعض المفسرين فى قوله: (لن تنالوا البرّ حتى تنفقوا) انه الجنة.
- * ج ۱، صص ۱۱۴-۱۱۵- (اتقوا الله حق تقاته) (آل عمران ۱۰۲)

با خود گفتم ای کاش بیرون نمی رفتی تا من هم مثل تو به تشنگی و تاریکی و سرما گرفتار نمی شدم. و در گوشه - ای از مسجد خوابیدم وقتی صبح شد به من گفت: برخیز عبدالرحمن، آب پیدا کن و وضو بگیر تا نماز بخوانیم. بیرون رفتیم و ایستادیم. گمان کردم که او وضو گرفته از او پرسیدم: استاد! کجا وضو گرفتید؟ گفت: وضو نگرفتم. من رفتم و وضو گرفتم. و نماز خوانیدیم و رفتیم. او آن شب نخوابیده بود و نمازش را با وضوی شب پیش خواند.

و (عبدالرحمن) گفت: وقتی وارد مکه شدیم - خدایش پاس داراد - شیخ بدان مقبره نظری افکند و گفت: ای ابارحمن خوشحال کسی که قبرش در این مقبره باشد و ای کاش قبر من آن جا بود. سپس در آن جا مجاور شد و به من فرمود: بازگرد، تو حج اسلام را بجا آوردی خدا را شکر کن و نزد مادت بازگرد، من تو را از او گرفتم و باید به او بازگردانم؛ و این در حالی بود که من دلم می خواست با او باشم و از او جدا نشوم، اما راضی نشد. پس گفت: می روی و سریع باز می گردی ان شاء الله. اما در آن جا بیمار شد.

یکی از یاران تعریف می کند که وقتی مریض بود، نزد او رفتم و از او پرسیدم چه می خوری؟ گفت: آب سرد منجمد همان طور که در خراسان بود. گفت از آنجا بیرون آمدم و به عمره رفتم با من کوزه ای بود. ابری پیدا شد و برف بسیار بارید و در مکه چنین نبود. بسیار خوشحال شدم و با آن کوزه ام را پر کردم و تا صبح خودم را به او رسانیدم و گفتم: خدا آنچه خواستی فراهم کرد. با لبخندی به آن نگاه کرد و بدون آنکه قطره ای بنوشد از دنیا رفت، خدایش رحمت کناد (سال ۳۶۷).^{۱۱}

الحاکم می گوید: وقتی (استاد) در مکه وفات یافت من در بغداد بودم و سپس کتاب هایش را در خانه اش (در نیشابور) خریدم که آن کتابها از احوال او پرده برداشت.^{۱۲} در آن سال به حج می رفتم و پسرش اسماعیل و همسرش سربیره نیز با من بودند، ما برای زیارت ابی القاسم می رفتیم، این خبر بد نزدیک حرم به ما رسید، اسماعیل زانو زده خاک بر سر می ریخت و سربیره به سرش دیگر مو نمانده بود (رسم بوده زنها موی خود را می کنند) و مثل مردان کچل شده بود. ما از گریه آنها گریه می کردیم. بعدها چندین بار قبرش را در مکه زیارت کردم.^{۱۳}

از نصرآبادی اقوالی تفسیری درباره آیات قرآن در حقایق سلمی و زیادات و عرائش البیان روزبهان و سایر کتب بر جای مانده است. در این نوشتار موارد زیر استخراج و نقل می گردد:



يقول: سمعت ابا سعيد القرشى و قد سئل عن الصادق فقال: الذى ظاهره مستقيم و باطنه لايميل الى خط النفس لاستقامة و علامة صاحبه ان يحد الحلاوة فى بعض الطاعة و لايجد فى بعضها.

* ص ١٩٦- (و ما الحياة الدنيا الا لعبٌ و لهوٌ) (٣٢ انعام)

قال النصرأبأذى : لمن لزم التقوى و اشتاق الى مفارقة الدنيا.

* ص ٢٠٥- و قال النصرأبأذى فى قوله: (كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و الارض) (٧٥ انعام) و لم يقل رأى ابراهيم و لايمكن رؤية الفروع، و انما رأى الفروع من الملكوت بالأصول.

* (فلما جن عليه الليل رأى كوكباً قال هذا ربى) (٧٤ انعام)

و قال النصرأبأذى: أراه بالفرع الافول و أراه فى الاصول نفى الافول و بطلانه فقال: (لا احب الآفلين)

و قال ايضاً: أراه الافول حتى هيمه فيمن لا أفول له و انشد:

أَنْ شمس النهار تغربُ بالليل
و شمس القلوب ليس تغيبُ

* ص ٢١١- (و نَقَلُ أَفْئِدَتَهُمْ و أَبْصَارَهُمْ) (١١٠ انعام)

سمعت النصرأبأذى يقول: النفوس فى التنقيل و القلوب فى التقلب لذلك قال النبى (يا مقلب القلوب).

* ص ٢١٤- (الله أعلم حيث يجعل رسالته) (١٢٤ انعام)

قال النصرأبأذى: الله أعلم بالواعية التى تصلح لسره و منازلته و مكاشفاته و فيزنيها لخواص الانوار و يقدمها بطائف الاطلاع.

* ص ٢١٦- (قل فله الحجة البالغة) (١٤٩ انعام)

قال النصرأبأذى: الخلق كلهم منهم شدة الحاجة اليهم عن معانى روية الحجة، ولو اسقط عنهم الحاجات لكشف لهم براهين الحجة.

و قال ايضاً: روية الحاجة حسنة و روية الحجة احسن.

* ص ٢٢٥- (يا بنى آدم قد انزلنا عليكم لباساً يُؤارى سواء تكُم) (١٢٦ اعراف)

قال النصرأبأذى : اللباس لكه ملك الحق، و لباس التقوى لباس الحق، قال الله تعالى (و لباس التقوى ذلك خير)

* صص ٢٢٦-٢٢٥- (ينزع عنهما لباسهما)

سمعت النصرأبأذى يقول: احسن اللبس ما البس الصفى فى الحضرة، فلما بدت منه المخالفة نزع منه لذلك.

قال النصرأبأذى : حق ثقاته ان يتقى كل ماسواه * ص ١٣٠- (إن فى خلق السموات و الارض) قال النصرأبأذى: من لم يكن من اولى الالباب لم يكن له فى النظر الى السموات و الارض اعتبار، و اولو الالباب هم الناظرون الى الخلق بعين الحق.

* صص ١٣١-١٣٠- (الذين يذكرون قياماً و قعوداً و على جنوبهم)

قال النصرأبأذى: الذين يذكرون الله قياماً و قعوداً بقيوميته (افمن هو قائم على كل نفس بما كسبت) (رعد ٣٣) و قعوداً بمجالسته اجليس من ذكرنى.

* ص ١٣٢- ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا (فاطر ٣٢)

قال النصرأبأذى رحمة الله عليه: أوائل التفكير بالتمييز، و انتهاؤه عنده سقوط التمييز بالتمييز و انتهاؤه.

* (سبحانك فقنا عذاب النار) (١٩١ فاطر)

قال النصرأبأذى: سبحانك انى زهت نفسك بنفسك فى نفسك، بمعناك فى معناك بما لاق منك بك لك.

* ص ١٣٨- (اتقوا ربكم) (١ نساء)

قال سمعت النصرأبأذى رحمة الله يقول: التقوى نيل الحق.

* ص ١٤٤- (والله يريد ان يتوب عليكم) (٢٧ نساء)

قال النصرأبأذى رحمة الله : ماتبت حتى ارادالله بك التوبة، و لولا ارادته لك التوبة كنت عن التوبة بمعزل.

* ص ١٥٦- (قل كل من عندالله) (٧٨ نساء)

سمعت النصرأبأذى يقول: الكل منه و من عنده، ولكن لايطيب ما منه و من عنده الا بما به و بما له.

* ص ١٨١- (قد جاءكم من الله نورٌ و كتابٌ مبين) (١٥ مائده)

قال النصرأبأذى: انه انما دعى الى النور الأذى من عمى عن النور الاعلى.

* ص ١٩٠- (قال الله هذا يومٌ ينفعُ الصادقين صدقُهُم) (١١٩ مائده)

سمعت النصرأبأذى يقول: سمعت ابراهيم بن عائشة



لم يتصدقوا بها و صححوا لانفسهم افعالاً بقوله: لنصدقن، فنقضوا العهد لما أظفرهم بما سألوه، فتولد لهم من ذلك البخل الذى قاله النبي (ع) (أى داء أدوى من البخل) و التوانى عن سبيل الرشد، و الإعراض عن مناهج الحق.

* ص ٢٨١- و قال: البخل يتولد منه انواع الادواء فبخل تستعمله فى نفسك مع نفسك و بخل تستعمله مع بنى جنسك.

* ص ٢٨٣- (ولا على الذين إذا ما أتوك لتحملهم) (٩٢ توبه)

قال النصرأبأذى: تحملهم على الاقبال علينا و الثقة بنا و الرجوع اليها.

و قال ايضاً: تحملهم أى: تحمل عنهم ائقال المخالفات. (انما السبيل على الذين سيئاذنوك و هم أغنياء) (٩٣ توبه)

قال النصرأبأذى: الزم الله الذم الاغنياء لانهم اعتمدوا على املاكهم و اموالهم و استغنوا بها، و لو اعتمدوا على الله و استغنوا به؛ لما الزموا الخدمة.

* ص ٢٨٣- (و السابِقون الاولون من المهاجرين و الانصار) (١٠٠ توبه)

* ص ٢٨٤- و قال النصرأبأذى: ما رضوا عنه حتى رضى عنهم، فيفضل رضاه عنهم رضوا عنه.

* ص ٢٨٥- (ألم يعلموا أن الله هو يقبل التوبة عن عباده و ياخذ الصدقات) (١٠٤ توبه)

قال النصرأبأذى: فرق بين الأخذ و القبول، لانه قد يقبل و لا يأخذ، و لا يأخذ إلا عن قبول فالأخذ أثم و أدم. و قال ايضاً أخذ الصدقة أحل من قبول التوبة، لذلك يقع فيه التريية.

* ص ٢٨٧- (إن الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم) (١١١ توبه)

قال النصرأبأذى: سئل الجنيد رحمة الله عليه متى اشترى؟ قال: حين لأمنى أزال عنهم العلل يزول ملكهم عن انفسهم و اموالهم ليصلحوا المجاورة للحق و مخاطبته.

قال النصرأبأذى: اشترى منك ما هو صفتك، و القلب تحت صفته فلم تقع عليه المبايعة.

* ص ٢٣٣- (أفأ من أهل القرى أن ياتيهم بأسنا بيئاتاً) (٩٧ اعراف)

قال النصرأبأذى رحمة الله عليه: كيف يأمن الجانى من المكر، و أى جنانية اكبر من جنانية من يشاهد شيئاً من افعاله، هل هو متوثب على الروية و منازع للوحدانية [كرر فى كشف الاسرار ج ٣ ص ٦٩٤]

* ص ٢٤٨-٢٤٧- (و إذ اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و اشهدهم على انفسهم) (١٧٢ اعراف)

قال النصرأبأذى رحمة الله فى هذه الآية: مؤيل الاكبر و مالف الأعظم، معافون من السلالة والطين و مابعد من النطف و المضغ افانتم فى حملته للأخذ الاول، أم مردودون الى ميعاد الاخذ فى السلالات و المضغ و النطف، فإن اخذ للاول اول بأول للاول و هو بأول للاول اول.

و قال النصرأبأذى: اخذ ربك تطفلاً و تكرماً بل أخذه جلالة و عظمة، بل أخذه غنى و استغناءً.

و قال ايضاً: اخذ لا للحاجة بل للحجة فمنع الخلق حاجتهم أن يروا ذرة من معانى الحجة.

* ص ٢٥٧- (إذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم) (٩ انفال)

قال النصرأبأذى: استغائه منه و استغائه اليه، فالاستغاثة منه لا يجاب صاحبها بجواب، بل يكون ابداً معلقاً بتلك الاستغاثة و استغاثة اليه فذلك الذى يجاب اليه الانبياء و الاولياء و الاصفياء.

* ص ٢٥٨- و قال ايضاً النفس تستغيث لطلب حظها من البقاء و دوام العافية فيها، والقلب يستغيث من خوف التقلب.

* ص ٢٦٥- (واعملوا ان الله يحول بين المرء و قلبه) (٢٤ انفال)

و سمعت النصرأبأذى يقول: القلوب فى التقلب و النفوس فى التنقيل

* ص ٢٦٩- (الآن خفف الله عنكم و علم ان فيكم ضعفاً) (٦٦ انفال)

قال النصرأبأذى: هذا التخفيف كان للامة دون الرسول (ع)، و من لا يتقله حمل امانة النبوة كيف يخاطب بتخفيف اللقاء للاضداد، و كيف مخاطب به الرسول (ع)، و هو الذى يقول: (بك اصول و بك اجول) و من كان به كيف يخفف عنه او يتقل عليه بعمل النبوة.

* ص ٢٨١- (و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن) (٧٥ توبه)

قال: سمعت النصرأبأذى يقول فى هذه الاية: الفضل رؤية الاحسان راء من انفسهم احساناً لم يعلموه بعد، و صدقة

[كرر كشف الاسرار ج ٤ ص ٢٢٩]

* ص ٢٨٨- قال النصرآبادى: البشرى فى هذا البيع أنه يوفى بما وعد، بان لهم الجنة و يزيد لمن يشاء، فضلاً منه و كرمًا بالرؤية و المشاهدة و لو لم يكن فيه إلا مساواة المساومة لكان عظيمًا، فيكيف المبايعة و المشاركة.

* ص ٢٩٠- (إن الله له ملك السموات و الارض يحيى و يميت)(١١٦ توبه)

قال النصرآبادى: من اشتغل بالملك فإنه الملك، و من طلب مالك الملك أتاه الملك راعماً.

* (لقد تاب الله على النبى و المهاجرين و الانصار)(١١٧ توبه)

قال النصرآبادى: متى تاب عليهم حين لامتى قبل التوبة عنهم بإياه حين لم يكن آدم، و لا كون ازال عنهم بذلك كل علة ابدأ. شعر:

إذا مرضتم أئيناكم نعوذكم
و تذبون فنأتيكم فنعتذر

* ص ٣٠٤. (هو يحيى و يميت و إليه ترجعون)(٥٦ يونس)

قال النصرآبادى: يحيى الارواح فى المشاهدة و التجلى، و يميت الهياكل فى الاستتار.

* ص ٣٠٥- (٦١ يونس)

قال النصرآبادى: شتان بين من عمل على رؤية الثواب و بين من عمل لاتباع الامر، و بين من عمل على سبيل المشاهدة.

ص ٣١٣- (يمتكم متاعاً حسناً الى اجل مسمى و يوت كل ذى فضل)(٣ هود)

قال النصرآبادى: رؤية الفضل تقطع عن المتفضل كما ان رؤية المنة تحجب عن المنان.

* ص ٣١٩- (فاصبر ان العاقبة للمتقين)(٤٩ هود)

* ص ٣٢٠- قال النصرآبادى: نجات العاقبة لمن و سم التقوى و حلى به، قال تعالى: (فاصبر ان العاقبة للمتقين)

* ص ٣٢٨- (سواءً منكم من أسر القول و من جهر به)(١٠ رعد)

قال النصرآبادى: سواء منكم من اسر: ما او دعنا فيه لطائف برنا و كتم إشفافاً عليه، أو اظهره و نادى عليه سروراً و محبة له، فانهما جميعاً من اهل الامانة فى محل اليقظة.

* ص ٣٢٩- (إن الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم)(١١ رعد)

قال النصرآبادى: لكل قوم تغيير و تبديل لكن لا يناقش العوام على ما يناقش عليه اهل الصفة.

* ص ٣٥٤- (لازنين لهم فى الارض و لأغوينهم اجمعين إلا عبادك منهم المخلصين)(٣٩-٤٠ حجر)

* ص ٣٥٥- قال النصرآبادى: المخلص على خطر عظيم لأنه بإياه و المخلص جاوز حد الخطر لأنه بغيره لابه.

(لايمسهم فيها نصب)(٤٨ حجر)

قال: النصرآبادى: أى نصب يلحق فى المجاورت لمن عقل و لمن انتبه فأى راحة للحدث فى جنب التقدم. هل هو ألا تعذيب و استهلاك؟

* ص ٣٦٢- (أتى أمر الله فلا تستعجلوه)(١ نحل)

قال النصرآبادى: أو أمر الحق شتى منها أمر على الظاهر من الترسيم بالعبادات، و أمر على الباطن من دوام المراعاة، و أمر على القلب بدوام المراقبة، و أمر على البر بملازمة المشاهدة، و أمر على الروح بلزوم الحضرة، هذا و معنى قوله: (أتى أمر الله فلا تستعجلوه)

* ص ٣٦٤- (أموات غير احياء و ما يشعرون)(٢١ نحل)

سمعت النصرآبادى يقول: أهل الجنة أموات و لا يشعرون لاشغالهم بغير الحق و أهل الحضرة احياء لانهم فى مشاهدة الحى.

* ص ٣٧٢- (و أوفوا بعهد الله إذا عاهدتم)(٩١ نحل)

قال النصرآبادى: انت متردد بين صفتين: صفة الحق و صفتك، قال الله تعالى: (و أوفوا بعهد الله) و قال (و من أوفى بعهده من الله) فالى ايهما نظرت فانك الاخرى ثم العهد مختلفة فى الاقوال عهد، و فى الافعال عهد، و على الاحوال عهد و الصديق مطلوب منك فى جميع ذلك، و هو على العوام عهد، و على الخواص عهد فالعهد على العوام لزوم الظاهر، و العهد على الخواص حفظ السرائر، و العهد على خواص الخواص التخلى من الكل لمن له الكل.

و قال من حمل العهد بنفسه خيف عليه نقضه فى اول قدم، و من حملة بالحق حفظ عليه عهده و موثيقه.

* ص ٣٧٥- (أنه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون)(٩٩ نحل)

قال النصرآبادى: من صحح نسبة مع الحق لن يؤثر عليه بعد ذلك منازعة بع و لا وسوسة شيطان.

* ص ٣٨٣- (لتبتنوا فضلاً من ربكم)(١٢ بنى اسرائيل)

قال النصرآبادى: ألزمت نفسك أحوالاً و ألزمت أحوالاً، و ما ألزمته أشد مما ألزمته نفسك.

* ص ٣٨٥- (و قضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه)(٢٣ بنى اسرائيل)

* ص ٣٨٦- قال النصرآبادى: العبودية إسقاط رؤية التعبد

فى مشاهدة المعبود.

* ص ٤١٦- (هذا فراق بينى و بينك) (٧٨ كهف)

قال النصرأبأذى: لما علم الخضر بانتهاء علمه و بلوغ موسى الى منتهى التأديب قال: (هذا فراق بينى و بينك) لتلا يسأل موسى بعده عن علم أو حال فيفتضح قوله تعالى: (فأبوا أن يُصِفوهما) (٧٧ كهف)

* ص ٤٥١- سمعت ابالقاسم النصرأبأذى يقول: ذنب لزمته فوجب عليك الاستغفار، و ذنب ألزمته فانت فيه معذور و قال الله تعالى (و نسي و لم نجد له عزماً) (١١٥ طه).

* ص ٩٠- (و أبوبُ إذ نادى ربّه أنى مسنى الضرُّ) (٨٣ انبيا)

* ص ١٠- و قال النصرأبأذى: الخلق كلهم فى ميادين فضله يتروجون، و السنتهم منبسطة بالشكوى فضيحة به.

* ص ٥٣- (لاتلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكرالله) (٣٧ نور)

سمعت النصرأبأذى يقول فى هذه الاية: رجال أسقط عنهم المكون ذكر المكونات فلا تشغلهم الاسباب عن المسبب.

(يخافون يوماً تتقلبُ فيه القلوب و الأبصار) (٣٧ نور)

سمعت النصرأبأذى يقول: النفوس فى التنقل، القلوب فى التقلب.

* ص ٥٨- (الذى له ملك السموات و الارض) (٢ فرقان)

و قال النصرأبأذى: له ملك فمن اشتغل بالملك فإنه المك، و من اشتغل بالملك حصل له الملك و الملك.

* ص ٦٢- (و انزلنا من السماء ماءً طهوراً) (٤٨ فرقان)

قال النصرأبأذى: هو الرش الذى يرش من حياة المحبة على قلوب العارفين فتخير به نفوسهم بأمانة الطبع فيها ثم يجعل قلبه إماماً للخلق تفيض بركاته عليهم فتصيب بركات نور قلبه كل شىء من ذوات الارواح.

* ص ٨٤- (إنه هو السميع العليم) (٢٢٠ الشعراء)

حقيقة الذكر أن يغيب الذاكر عن ذكره بمشاهدة المذكور ثم يغيب بمشاهدته فيكون هو شاهد حقاً.

* ص ٩٢- (فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا) (٥٢ نمل)

سمعت النصرأبأذى يقول: مراقبة الاسرار من علامة التيقظ.

* ص ١٠٢- (فأصبح فى المدينة خائفاً يتربص) (١٨ قصص)

سمعت النصرأبأذى يقول: كان خوفه خوف التسليط.

* ص ١٠٣- سمعت النصرأبأذى يقول فى قوله: (إنى لما انزلت إلى من خير فقير) قال لم يسأل الكليم الخلق و إنما سؤاله من الحق، لم يسأل غذاء النفس و إنما سأل سكون القلب. (٢٤ قصص)

* ص ١٠٧-١٠٦- سمعت النصرأبأذى يقول:

سمعت أبا اسحاق ابن عائشة يقول: قال ابوسعيد القرشى: يزيد الله من الخلق أن لا يعقلوا سرهم بشىء من الدنيا و الاخرة و الكرامات و الدرجات و الاحوال، كان يكونوا خير كونهم لم يكونوا حين كان لهم بقوله: (و ما كنت بجانب الطور إذ نادينا) من نودى هل نودى إلا أشباحاً مقدورة بعلمه فرضى منهم حين كونهم أ يكونوا قائمين به قد نسوا إلا فى جنب وجوده. (٤٦ قصص)

* ص ١٠٨- (فما أوتيتهم من شىء فمتاع الحياة الدنيا و زينتها و ما عندالله خير و أبقى) (٦٠ قصص)

قال النصرأبأذى: الخلق كلهم عبدة النعم و الغريب و العزيز فيهم من يعبد المنعم و من انقطع عن الله بأى شىء انقطع فهو مغبون و أن كان منقطعاً عنه بطاعته و جنته.

* ص ١١٣- (الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمناً و هم لا يفتنون) (١ عنكبوت)

قال النصرأبأذى: حَضَّ اللهُ أهل البلاء من بين عباده فقال (الم أحسب الناس أن يتركوا) (أن يقولوا آمناً و هم لا يفتنون) أى بترك أن يدعى فينا و دعواه و لا يلبى بالاختبار و الابتلاء كلما ادعى أحد فينا إلا ابتلى بأشد البلاء و أى جرأة أشد من ادّعا فان فى باقى

* ص ١٢٢- سمعت النصرأبأذى يقول: سمعت أبا اسحاق ابن عائشة يقول: قال ابوسعيد القرشى: حَزَجَتْ هداية المرید من المراد قال الله تعالى (و نهدي من نشاء إلى صراط مستقيم) (٦٩ عنكبوت)

* ص ١٢٧- قال النصرأبأذى: هو أن يظهر عليك أوائل الاسترواح إلى ذكره فيكون ذلك بشارة بالوصول إلى المذكور (٤٦ روم)

* ص ١٤٨- (يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكراً كثيراً)

قال النصرأبأذى: وقت الله العبادات بأوقات إلا الذكر فإنه أمر أن يذكر كثيراً و الذكر الكثير للقلب و هو أن لا يفتر القلب عن المشاهدة و لا يغفل عن الحضرة بحال ألاتراه ما رجع إلى المعلوم وقت (٤١ احزاب)

* ص ١٦٠- (إنما يخشى الله من عباده العلماء) (٢٨ فاطر)

قال النصرأبأذى: خشية العلماء من الانبساط من الدعاء
و السؤال
* ج ٢، ص ١٦٢- قال النصرأبأذى فى قوله: (ثم أورثنا
الكتاب) قال: لاميراث إلا عن نسبة صحح النسبة ثم ادعى
الميراث.(٣٢فاطر)
و قال أيضاً: ميراث الكتاب الذين فهموا عن الله كتابه و
كل منهم على قدره و الظالم فهم منه محل المعرفة والثواب
و العقاب و المقتصد فهم محل الجزاء و الإعراض و الجنان و
السابق استترقه بالتلذذ بالخطاب عن أن يرجع منه إلى شىء
سواه.

* ج ٢، ص ١٦٤- سمعت النصرأبأذى يقول: القرب من
الدرجات العلى و المقامات الأرفع بالإرث و الإرث بصحة
النسب فمن صحح النسبة وجد الميراث و لا يأخذ ميراث الحق
ألا من نسبه الحق و إلى الحق دون الأسباب و الوسائط، روى
عن النبى (ع) أنه قال: (يقول الله عزوجل: اليوم أرفع نسبي و
أضع نسبكم، أين المتقون؟)

* ج ٢، ص ١٧٠- سمعت النصرأبأذى يقول: ما كان حزبهم
إلا تدبير أحوالهم و سياسة انفسهم فلما نجوا منها حمدوا و قال
(الحمد لله الذى أذهب عنا الحزن)(٣٤ فاطر)
[كرر فى التفسير ثلثى]

* ج ٢، ص ١٧٤- سمعت النصرأبأذى يقول: مشاهدة
الموقف الاكبر صعب فمن أقر فيه فقد ترك حرمة ذلك
الموقف و من أنكر فإن جوارحه تشهد عليه بقوله (اليوم نختم
على أفواههم و تكلمنا أيديهم و تشهد أرجلهم...) فمن أقر فى
ذلك الموضع فإن أمره أصعب ممن ينكر مع صعوبة أمر من
أنكر.(٦٥ يس).

* ج ٢، ص ٢١٤- (ادعوني استجب لكم)(٦٠ مؤمن)
سمعت النصرأبأذى يقول: ناب عن خلقه بالدعاء و ناب
عنهم بالإجابة فكل يدعو على ما ناب عنه و من لم ينب عنه
فهو المحروم فى الدعاء و الممنوع من الإجابة.
* ج ٢، ص ٢٣٦- (وفيها ما تشتهى الانفس و تلذ الأعين
(٧١ زخرف)

سمعت النصرأبأذى يقول: و انتم فيها خالدون على شهوة
النفس أو لذة الاعين إن كان خلودكم لهذين فالفناء خير من
ذلك الخلود إن كان خلودكم لثناء أوصافكم و اتصافكم لصفة
الحق و مقامكم فيها على سرور الرضا و أنس المشاهدة فانتم
إذن انتم.

* ج ٢، ص ٢٤٤- سمعت النصرأبأذى يقول: هيئة المشاهدة
إذا طالعت السرائر بحق يقيناً لأخرست اللسان من النطق فى
ذلك المشهد كالجن لما حضرت النبى فاراد ان يقرأ عليهم

أخرسهم المشهد لشدة الهيبة.(٢٩ احقاف).

* ج ٢، ص ٢٥٦- سمعت ابالقاسم النصرأبأذى يقول: فى
وقت الستفار إلى الروم قد ظهرت صفة البيعة فهل من راغب
فيها ببيعة بلاواسطة (إن الذين يباعدونك إنما يباعدون الله)
(١ فتح).

* ج ٢، ص ٢٨٨- (و ان ليس للإنسان إلا ما سعى) (٣٩
نجم).

قال النصرأبأذى: سعى الإنسان فى طريق السلوك لا فى
طريق الحقيقة فإذا تحقق سعى به ولا يسعى هو بنفسه و
أنشد:

الطرق شتى و طريق الحق منفرد
السالكون طريق الحق أفرادا

سمعت النصرأبأذى يقول: ساع يسعى فى طريق ليرى
فيه المملكة و ساع يسعى فى طريق ليشهد فيه الملك فشتان
ما بين السعيين و أنشد:

أيا وجه من أهوى جعلت لك الفدا
متى نلتقى فى مجلسه أنت واحداً

* ج ٢، ص ٢٨٩- (وأنه أمات و أحيا)(٣٤ نجم)
قال النصرأبأذى: بميت بالاستتار و يحيى بالتجلى.

* ج ٢، ص ٢٩٧- (هل جزاء الإحسان إلا الإحسان)(٦٠
الرحمن).

سمعت النصرأبأذى يقول: محسن يرى الإحسان من
نفسه و محسن يرى الاحسان من المحسن و رؤية الاحسان
من النفس على رؤية المنة حسن و رؤية المحسن احسن،
فان قيل: متى أحسن إليهم؟ فقل: حين لامتى، لذلك قيل فى
الدعاء: يا قديم الاحسان.

* ج ٢، ص ٢٩٩- (خافضة رافعة)(٣ واقعه)
و قال النصرأبأذى رحمه الله عليه: خافضة رافعه، خافضة

باتباع الأسباب دافعة بروية المسبب.
* ج ٢، ص ٣١٥- (اولئك كتب فى قلوبهم الإيمان و
أيديهم بروح منه) (٢٢ مجادله)

قال النصرأبأذى: كتابة من الحق و نقشاً منه كتبها و
نقشها فى قلوب أوليائه ثم أطلعهم عليها فقراه كل قارى و غير
قارى لعناية للحق فيه مستتره.

* ج ٢، ص ٣٢٧- (فاسعوا إلى ذكر الله)(٩ جمعه)

قال النصرأبأذى: العوام فى قضاء الحوائج فى الجمعات و
الخواص فى السعى إلى ذكره لاستغنائهم بالغنى لم تبق لهم
حاجة لعلمهم أن المقادير قد جرت فلا زيادة فيها و لا نقصان
ولكنهم يسعون إلى ذكره سعى مشتاق إلى مذكوره يطلب منه
محل القرية إليه و الذنو منه.



الكتاب و السنة و له معاملة و ارادة و معذلک يكون له ظرف و اضافة.

* بند ١٢٠- قوله: و بشر الذين آمنوا ان له قدم صدق عند ربهم.(١٠:٠٢).

سمعت نصرآبادى يقول: القدم صدق لمن لم يبق له مقام الا و قد سلکه بحسن الادب، ادب بذلك. ان قدم صدق هو موضع شفاعة للنبي(ص).

* بند ٢٣٤- سمعت نصرآبادى فى قوله: اذا مروا بالغو مروا كراماً.

اذا نظروا الى الدنيا اعرضوا منها

و اذا نظرت اليهم الدنيا انقوا منها

* بند ٣١٧- قوله: انا وجدناه صابراً(٣٨:٤٤).

سمعت ابالقاسم النصرآبادى يقول: ان لم يكن الشكوى منه فالمشتكى اليه.

* بند ٤٠٩ - قوله: والطور

و قال النصرآبادى وى طوارق ما يطوق على سرک من معرفتنا و محبتنا

* بند ٤٢٨- قوله: ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابع(٥٨:٧).

قال نصرآبادى من معية حق معه زجره ان كل مخالفة و ان ارتكاب كل ما يجب و من لا يشاهد فانه يتخطى الى

* ج ٢، ص ٣٦٢- (وجوه يومئذ ناخرة إلى ربها ناظرة)(٢٣-٢٢ قيامت).

قال النصرآبادى: من الناس ناس طلبوا الرؤية و اشتاقوا إليها و منهم العارفون الذين اكتفوا برؤية الله لهم فقالوا: رؤيتنا و نظرنا فيه علل و رؤيته و نظره بلا علة فهو أتم بركة و أشمل نفعاً.

زيادات سلمى

* بند ٥٠- قوله: ان الله مبتليكم بالنهر(٢:٢٤٩).

قال النصرآبادى من مديده الى الهلال بحرص و شره اداه ذلك إلى الشبه و من لم يبال من الشبه جره الى حرام نص.

* بند ٥٥- قوله: للفقراء الذين احصروا فى سبيل الله(٢:٢٧٣)

سمعت نصرآبادى يقول: الفقير ينبغى أن يكون له غنائة و عفة و يعتذر بالقناعة و يرتدى بالعفة لان النبي(ص) قال الغنائة مال لا ينفذ فاذا كان الفقير بهذه الصفة دخل فى جملة حديث النبي يدخل فقراء امتى الجنة قبل الاغنياء بخمس مئة عام.

* بند ٧٧- قوله: فان تنازعت فى شى فرده الى الله و الرسول(٤:٥٩).

قال نصرآبادى: ان علمنا هذا لا يصلح إلا لمن عنده علم

الشبهات و المحارم جملة.

* بند ۴۳۹- قوله: و من يتق الله مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب (۳-۶۵:۴)
سمعت نصرآبادی يقول سمعت محمد بن جعفر بن نصیر يقول سمعت ابراهيم الخواص يقول من تزود تقوا نجى و لم يخفف فى الطريق.

مطالبی یافت نشد.

الف) طبقات

در طبقات الصوفیه سلمی نیز علاوه بر اقوال، حدیث سکنی و نفقه از زبان نصرآبادی آمده.

حقایق التفسیر سلمی نیز که اخیراً چاپ شده است دارای اهمیت زیادی است و تفاسیری مانند تفسیر امام جعفر صادق، ابوالحسن نوری و ابن عطاء توسط پل نوین قبلاً از آن استخراج شده بود. در این جزوه تفسیر نصرآبادی نیز استخراج گردید.

ذکر نصرآبادی در منابعی که پس از سال (۴۶۵ق) تألیف شده است: ابواسماعیل عبدالله بن محمد بن علی انصاری (ف ۴۸۱) صاحب نخستین طبقات الصوفیه فارسی. در این کتاب ابراهیم شیبیان به عنوان استاد نصرآبادی آمده که در منابع عربی نیست.

تذکره الاولیاء فریدالدین عطار نیشابوری (ف ۶۲۷) کامل-ترین حکایات درباره نصرآبادی از زبان اوست.

نفحات الانس جامی: ابوبکر طاهر اهری به عنوان یکی از مصاحبان نصرآبادی ذکر شده که در منابع عربی نیست و نیز طریقه قنصری در زمان جامی یکی از طریقی بوده که از رهگذر نصرآبادی به جنید می‌رسد.

در طبقات الاولیاء سراج الدین مصری. کتاب طبقات الکرری عبدالوهاب شعرانی، المنتظم ابن جوزی نیز به صورت موجز در باب تاریخ زندگی نصرآبادی مطلب آورده که تکراری است.

منابع تاریخی

بکرترین نوع منبع تاریخ درباره نصرآبادی دو کتاب تاریخ بغداد خطیب بغدادی و تاریخ نیشابور الحاکم بوده است که بعد دست‌مایه کار ابن عساکر در تهذیب تاریخ و تاریخ مدینه دمشق و نیز الانساب سمعانی شده است که این سه منبع نیز دارای اهمیت بالایی از جهت تاریخ زندگی نصرآبادی می‌باشد.

اما کتاب تاریخ بغداد خطیب بغدادی. در این کتاب مختصراً در باب احوال نصرآبادی و گرایش‌های حلاجی او توضیح داده شده است و یک حدیث هم از نصرآبادی آمده.

کتاب سیر اعلام و النبلاء ذهبی نیز از جهت تاریخ زندگی نصرآبادی یکی از کتاب‌های بسیار مفید است. در آن هم سفر سلمی با نصرآبادی آمده که از کتاب (تاریخ صوفیه) که اکنون در دست نیست ذکر شده و نیز یکی از مراجع او سیاق عبدالغافر است.

اما کتاب تاریخ اسلام ذهبی: العبر ذهبی. در اللباب ابن اثیر.

نقد منابع

منابع پژوهشی

تا به حال کاری در مورد ابوالقاسم نصرآبادی انجام نشده است. تنها به تحقیقات ماسینیون در باب کتاب (اخبار حلاج) می‌توان اشاره کرد که جمع‌آوری آن را به نصرآبادی نسبت داده و در مقدمه کتاب تحلیل‌های عمیقی در مورد نصرآبادی و سایر شخصیت‌ها داده است و همین امر گواه آن است که گویا ماسینیون و سایر همکارانش شخصیت‌های عرفانی را بطور دقیق بررسی کرده بوده‌اند، اما متأسفانه اکنون تنها تحلیل‌ها و نتایج آن تحقیقات در دست ما شرقی‌ها است.

اما از میان منابع فارسی تنها در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی دو صفحه مختصر و مفید از زندگی‌نامه نصرآبادی توسط خانم مریم صادقی پژوهش شده که مقاله یک‌دست و مفیدی است.

اما در مورد معاصرین همه به یک خطای فاحش گرفتار شده‌اند که همه این‌ها از رهگذر مقدمه تذکره نصرآبادی است که به شیوه غیرمحققانه مقبره ابوالقاسم نصرآبادی را قریه نصرآباد اصفهان دانسته و گویا این ادعا وسیله تفاخر یک خانواده اصفهانی در قریه نصرآباد بوده است! همین اشتباه بعداً به لغت‌نامه دهخدا و سایر کتاب‌های دوره معاصر نیز راه پیدا کرده است.

طبقه‌بندی منابع

غالب منابع دست اول در این زمینه را می‌توان به سه دسته تاریخی، طبقات و آثار صوفیانه تقسیم کرد و از آن جایی که برخی از این منابع به سبب اقدمیت دارای اهمیت بیشتری است و سایر منابع از روی آنها دوباره‌نویسی شده، بنابراین این منابع را نیز بهتر است به دو بخش زمانی تقسیم کرد. در کتاب‌های معاصرین نصرآبادی در قرن چهارم از قبیل اللع ابونصر سراج، تلبیس ابلیس ابن جوزی، التعرف لمذهب اهل التصوف کلابادی و قوت القلوب ابوطالب مکی و حلیه الاولیاء ابی‌نعیم اصفهانی و صفوة الصفوة در باب نصرآبادی

الوافی بالوفیات خلیل صفدی، در عقد الثمین، دول الاسلام و مرآة الجنان و شذرات الذهب مختصری در باب نصرآبادی آمده که از روی منابع قبلی ذکر شده است. قابل توجه است که در کتاب اسباب نزول آیات احادیثی از اسماعیل نصرآبادی نقل شده که ارزشمند و منحصر به فرد (از جهت انتساب به نصرآبادی) می باشد.

آثار صوفیان

کشف الاسرار و عدة الاثرار. در این کتاب ۶ پاره تفسیر عربی از نصرآبادی آمده که دو مورد آنها در تفسیر سلمی آمده.

روزبهان بن ابی نصر البقلی (م. ۶۰۶) در شرح شطحیات خود که به سال ۵۷۰ نوشته است، دو جمله نصرآبادی را نقل می کند که با تعریف خود روزبهان از شطح تناقض دارد، زیرا سخنان شرح ساختار پارادوکسی دارد و یکی از ویژگی های شرح شطحیات آن است که اغلب اقوالی که بعنوان شطح بکار برده در سایر کتب مسبوق به سابقه نیست و این دو عبارت نصرآبادی نیز همین ویژگی را دارد.

در رسائل الفارسی خواجه عبدالله انصاری دو نام (ابراهیم شیبانی) و (ابوبکر طاهر ابهری) به عنوان اساتید نصرآبادی افزوده شده که در بیوگرافی های عربی نیست، اما اقوال تکراری است.

اسرار التوحید محمدبن منور. سلسله خرقة نصرآبادی را به امام جعفر صادق می رساند که این با گفته طبقات الصوفیه سلمی قسمت معروف کرخی که خرقة از امام رضا گرفته در تضاد می باشد.

پی نوشت ها:

۱. سیر اعلام النبلاء، ص ۲۴۷
۲. الانساب سمعانی ص ۴۹۲
۳. الانساب ص ۴۹۳ - تهذیب تاریخ ابن عساکر
۴. تهذیب تاریخ
۵. تهذیب تاریخ ابن عساکر ذیل نصرآبادی - سیر اعلام ج ۶۱ ص ۲۶۳

۶. الانساب سمعانی ص ۴۹۲ - در نیشابور (خراسان) استماع حدیث کرد از: ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه. ابوالعباس محمد بن اسحاق السراج، و در ری (عراق عجم) از ابو محمد عبدالرحمن بی ابو حاتم رازی و برای شنیدن مصنفاتش نزد او ماند و در بغداد (عراق عرب) ابو محمد یحیی بن محمد صاعد، عبدالله بن محمد بن الحسن الشرقی و احمد بن محمد بن یحیی بن بلال النیسابورین و محمد بن عبدالله

بن عبدالسلام معروف به مکحول بیروتی و در حران (بین النهرین) ابو عروبه الحسین بن ابو معشر السلمی و در شام احمد بن عمیر و در مصر احمد بن عبدالوارث العسال و به دمیاط (مصر) ابو محمد زکریا بن یحیی دمیاطی و جماعت بسیاری از این طبقه و نیز از ابو عبدالله الصفاری، و ابو العباس الاصم، و ابو اسحاق الحیری، و ابو جعفر الرازی و ابو الحسن الطرثقی، و الامام ابو بکر الصیفی و الاستاذ ابو الولید حسان و ابو المومل و یحیی بن منصور القاضی، و ابو سعید بن رمیح، و ابو الحسن الکاظمی و ابو بکر القطیعی و طبقه ای از ایشان (الانساب ص ۴۹۲ - تهذیب تاریخ اسلام ص ۳۶۷)

۶. تهذیب تاریخ ابن عساکر ذیل نصرآبادی؛ سیر اعلام ج ۶۱ ص ۲۶۳

۷. الانساب ص ۴۹۳؛ تهذیب؛ سیر اعلام ج ۶۱ ص ۲۶۳
۸. سیر اعلام، ج ۷۱ ص ۲۴۷
۹. این دو بیت با اختلاف الفاظ در طبقات الاویلیا آمده ص ۲۸؛ تاریخ اسلام ص ۳۷۱؛ تهذیب تاریخ؛ تاریخ مدینه دمشق ج ۷ ص ۱۱۰؛ سیر اعلام ج ۶۱ ص ۲۶۶.
۱۰. ج ۷ ص ۱۱۰ تاریخ مدینه دمشق؛ تهذیب تاریخ
۱۱. الانساب ص ۴۹۳؛ سیر اعلام ج ۶۱ ص ۲۶۳؛ تاریخ اسلام ص ۳۶۹
۱۲. الانساب سمعانی ص ۴۹۳ در تذکره الاویلیا محل تدفین او قبرستان بقیع آمده است.

منابع:

۱. اخبار حلاج، گردآوری نصرآبادی، تحقیق لویی ماسینیون و کراوس، ترجمه سوابه فضایی، انتشارات آبادان.
۲. الانساب عبدالکریم بن محمد سمعانی، اعتنی بنشره د.س. مرجلیوت، لیدن، بریل (۱۹۱۲)، موسسه اوقاف گیب و نیز چاپ حیدرآباد، تحقیق عبدالرحمن المعلی الیمانی (۶-۱۲۴۸۲-۱۹۶۲) و چاپ بیروت، دارالجنان، تقدیم عمرالبارودی (۱۹۸۸/۱۴۰۸)
۳. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، حافظ شمس الدین محمد الذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت دارالکتب العربی (۱۴۰۹هـ-۱۹۸۹م).
۴. تاریخ البغداد، حافظ ابی بکر احمد علی الخطیب بغدادی (۴۶۳)، چاپ اول مکتبه الخانجی قاهره - مکتبه العربیه - بغداد و چاپخانه السعاده (۱۳۹۴هـ-۱۹۳۱م).
۵. تاریخ مدینه دمشق، مختصر: اصل تالیف ابوالقاسم علی بن حسن، معروف به ابن عساکر و تلخیص از ابوالفضل محمد بن مکرم، معروف به ابن منظور، تحقیق جمعی از ادباء دمشق دارالفکر (۱۴۰۴-

۱۹۸۴).

۶. تاریخ نیشابور، ابوعبدالله حاکم نیشابوری، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه.

۷. تذکرة الاولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری، از نسخه نیکلسن، انتشارات صفی علیشاه، چاپ چهارم (۱۳۸۱).

۸. تذکرة نصرآبادی، انتشارات اساطیر (۱۳۸۲).

۹. تفسیر ثعلبی، الكشف و البیان معروف به ثعلبی، الامام الحمام ابواسحاق احمد المعروف بالامام الثعلبی دارسة و التحقیق امام ابی احمد بن عاشور (۱۴۲۲هـ).

۱۰. تهذیب تاریخ ابن عساکر [التاریخ الكبير] (۵۷۱-۴۹۹)، للحافظ الكبير ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبدالله بن الحسين ابن- عساکر الشافعی، طبع روضة الشام (سنه ۱۳۳۰).

۱۱. حقایق التفسیر، امام عبدالرحمن سلمی (۴۱۲)، تحقیق سید عمران، چاپ دارالکتب علمیه بیروت (۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۱م).

۱۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف.

۱۳. درجات المعاملات، مجموعه آثار ابوعبدالله سلمی، گردآوری نصرالله پورجوادی، چاپ ۱۳۷۲، مرکز نشر دانشگاهی (۳۳۰-۴۱۲).

۱۴. رسائل فارسی، خواجه عبدالله انصاری، سرور مولایی، چاپ دوم (۱۳۷۷).

۱۵. زیادات، محمدبن الحسین سلمی، حقیقها و قدم لها، جردهارد بوزرینق فی جامعة الیابل.

۱۶. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین محمد الذهبی، اشرف علی تحقیق الكتاب شعيب الارنوط، مؤسسة الرسالة بیروت (۱۴۰۵هـ - ۱۹۸۵م).

۱۷. طبقات الاولیاء، ابن ملقن سراج مصری (۷۲۳-۸۰۴هـ) به کوشش نورالدین شریبه، انتشارات دارالمعرفه بیروت - لبنان.

۱۸. طبقات الصوفیة، ابو عبدالرحمن السلمی، تحقیق نورالدین شریبه، اناسر جماعة الازهر، للنشره التالیف مطبع دارالکتب العربی مصر (۱۳۷۲هـ - ۱۹۵۲م).

۱۹. طبقات الصوفیة، خواجه عبدالله انصاری هروی (قرن ۵)، محمد سرور مولایی، انتشارات توس.

۲۰. طبقات الكبرى، عبدالوهاب شعرانی، مصر مطبعة الازهریة (ق ۳۴۳).

۲۱. العرائس البیان، روزبهان بقلی، سال (۱۲۸) چاپ معزی.

۲۲. نفحات الانس، عبدالرحمن جامی، تصحیح محمود عابدی، انتشارات اطلاعات تهران (۱۳۷۰).

۲۳. كشف الاسرار، رشیدالدین ابوالفضل میبیدی، به کوشش علی اصغر حکمت تهران، ابن سینا (۱۳۴۴).

۲۴. GAS; Massignon, L., *La Passion de Husayn ibn Mansur Hallaj*, Paris, 1975